

فکری: من برای همیشه تیم ملی را ترک می‌گویم



مجله مجاهدین کیهان ورزشی در چند شماره پیش از آنکه آقای حسین میری رئیس محترم فدراسیون فوتبال ایران ترحمی مبنی بر تکذیب شایعات برکناری این جانب نوشته بودند و همچنین چند روزنامه، ضمن مقاله‌های متصل برکناری مرا توسط دستهای خود اعلام کرده بودند. چون این مقامات مطابق فکر و عقیده خود صحبت کرده‌اند، لذا خواهش می‌کنم این چند کلمه را بنام برکناری من از سمت مربی تیم ملی فوتبال، امر بسا درج فرمایید: ۱ رونوشت این نامه عصر روز پنجشنبه به فدراسیون فوتبال نیز ارسال شد (یعنی از بانک‌ها باید بدانند که با برکناری من از این سمت مبارزه ورزشی باشگاه تهران جوان وجود ندارد).

عنوان رئیس سازمان بخشنامه کرد که بازیکنان باشگاه‌های منحل به بیش از ۳ نفر نمی‌توانند در باشگاه‌های دیگری ثبت‌نام کنند و این نشان می‌دهد رقیق ما تا چه حد عصبانی شده بود! مدتی بعد سرتیپ منوچهری که از همکاران زمان خودش بود به باشگاه آمد تا اثاثیه دولتی را تحویل بگیرد. وقتی با او از ظلم‌هایی که در بهمن و تهران جوان شده بود حرف زدم دلش به رحم آمد و گفت: من هم می‌دانستم آهی در بساط نیست و فقط برای انجام وظیفه آمدم. ضمناً وقتی گفتیم باشگاه ما و شخص من، حتی در یک مورد هم در کلانتری و یا هر اداره انتظامی پرونده نداریم، با خنده گفت مگر همه آنهایی که حالا پرونده دارند، اول هم داشته‌اند؟ خوب برای شان درست می‌کنند و رفت! قیل از بسته شدن باشگاه همه تلاش من این بود که به دستگاه‌ها بگویم خسروانی تهران جوان را خواهد بست و به همین خاطر از طریق دوستانی که در رادیو کار می‌کردند با آقای معینیان (رئیس دفتر مخصوص) تماس گرفتم و به ایشان گفتم: خسروانی تهران جوان را منحل می‌کنم و شما جلوگیری کنید. ایشان در جواب من گفت: قصاص قبل از جنایت که نمی‌شود کرد. بعد از انحلال باز پیش آقای معینیان رفتم ایشان گفتند: من با خسروانی صحبت کردم و گفت: باشگاه ما مخالفین است و تختی هم آنجا ورزش می‌کرده است. به دنبال تعطیلی تهران جوان پرونده قانونی از کارهای خلافی که انجام داده بود به بازرسی شاهنشاهی دادم (پرونده‌ای که مخالفین او در دستگاه ورزش در اختیارم گذارده بودند). تیمساری به نام شهریار مأمور این پرونده شد و چیزی نمانده بود رقیق ما به جرم اختلاس از کار برکنار شود که یک‌دفعه کار خراب شد! البته باید توجه داشت خسروانی همیشه برای اینکه از آفات زمانه مصون بماند رئیس یا سرپرست باشگاه تاج را از امرای ارتش یا وزرای دربار انتخاب می‌کرد که از همه‌جا بی‌خبر بودند و زیر سایه آنها کارهایش را عملی می‌ساخت. تیمسار شهریار وقتی مدارک ما را در مورد وسایل ورزشی که خسروانی به نام دربار بدون گمرک وارد می‌کرد و در فروشگاه شخصی‌اش (تاج) می‌گذاشت دید یکر است پیش علم (وزیر دربار) رفت تا مدارک را با واقعیت مقایسه کند. این افسر به نظر من شریف که می‌خواست احقاق حق کند ندانسته پیش علم رفت و به او گفت: فردا تشریف بیاورید تا کلیه مدارک و پرونده‌ها را در اختیار شما بگذارم. وقتی شهریار برگشت گفت: کار تمام است اما چند روز بعد کار خودش تمام شد! چرا که وقتی ما سراغش رفتیم ما را به بازرسی شاهنشاهی راه ندادند و در جواب گفتند تیمسار شهریار عوض شد! پس از این ماجرا یک سال آرزگار با تمام مراجع قانونی و غیرقانونی و انتظامی و حتی امام جمعه تهران و هر کسی که به هر شکل ممکن می‌توانست کاری انجام دهد مراجعه کردیم و از ظلمی که به ما و ورزشکاران تهران جوان شده بود گفتیم که این آقا چرا با آبرو و حیثیت چندین ساله ما بازی کرده است؟ یک روز با مرحوم خاتم صحبت کردم گفت: اگر

داشت در حالی که ورودش به امجدیه قدغن شده بود، در نهایت آرامش، آرایش تیمش را در خانه عمو فرامرزی ظلی در حوالی امجدیه، از قوطی در آورد و خواند. سپس اعضای تیم پیاده به طرف در اصلی استادیوم به راه افتادند. آقا فکری هله‌هله در انتهای صف بازیکنان و کمک‌هایش راه می‌رفت. سرش را به زیر انداخته بود و در این فکر بود که آیا باز نگهبانان بیله خواهند کرد یا نه؟ جلوی امجدیه دربان‌ها که آقا فکری را عین کف دست‌شان می‌شناختند از خجالت آب شدند و سرشان را انداختند پایین که ندیده‌اش بگیرند اما آژان‌ها سر رسیدند و گفتند که نمی‌توانند از دستور تیمسار خسروانی سرپیچی کنند. آخرش اعضای تیم عقاب تهران در اعتراض به ممانعت از ورود مربی‌شان به استادیوم، همانجا توقف کرده و بست نشستند. آلا و بیلا ما بدون مربی‌مان از جای‌مان تکان نمی‌خوریم. تماشاچی‌های زیر ساعت که از قضیه بو برده بودند شروع کردند به سوت و هو و قشقرق. آخرش پس از چند تماس و فرمان محرمانه برای خفه‌خون گرفتن جماعت، موافقت شد که آقا فکری به همراه تیمش وارد زمین شود و مسابقه آغاز گردد. مسابقه‌ای حماسی برای عقاب‌ها که زورشان را در ساق پای‌شان جمع کرده بودند تا از مربی‌شان اعاده حیثیت کنند. مردانی که تمام نود دقیقه را با دندان فروجه و تا آخرین نفس جنگیدند و ۲ بر ۱ تاج گردن کلفت را شکست دادند و با این پیروزی، دیگر درهای ورزشگاه امجدیه به روی حسین فکری گشوده شد. پیرمردی که سرش بوی قورمه‌سبزی می‌داد.

13

انقلاب که پیروز شد توی پیراهن آقا فکری عروسی بود. خسروانی از مملکت گریخته بود و اوسر پیری، به مدت ۱۸ ماه رهبری ورزش کشور را به عهده گرفت و به استعمارگرایان و استثمارگرایان تاخت. حسین فکری به محض پیروزی انقلاب در کنار ناصر سلطانی (از پیشکسوتان ورزش کشور) از سوی ستاد عملیات کمیته انقلاب اسلامی، مأمور تغییر و تحول در سازمان ورزش شدند. این کمیته در اولین اقدام، مجموعه ورزشی آریامهر را به نام آزادی و مجموعه فرح را به نام تختی تغییر داد. اندکی بعد هنگامی که آقای شاه‌حسینی به حکم دولت موقت در رأس ورزش بیبوی آن دوران نشست آقا فکری شد قائم‌مقام او. بعد از ۲۲ بهمن بود که روزنامه‌ها تیترو زدن مجاهدین انقلاب، کاخ ورزشی تاج را تصرف کردند و نشریه دنیای ورزش به شرح این ماجرا پرداخت و نوشت چگونه ۲۰ جوان انقلابی، بعد از تصرف مهمات پادگان باغ شاه، مسلح شده و به باشگاه ورزشی تاج هجوم بردند. حالا دیگر روزی نبود که آقا فکری در روزنامه‌ها سخنان تند علیه خسروانی مالک سابق باشگاه تاج نگوید و روزنامه‌های وقت سخنان انقلابی او را با حروف درشت تبدیل به تیتراهای اصلی نکنند. در همان سال ۱۳۵۸ بود که شاه‌حسینی رئیس جدید ورزش کشور وقتی شنید غلامرضا پهلوی رئیس سابق کمیته المپیک ایران بعد از فرار به خارج از کشور در مقرر کمیته بین‌المللی المپیک در لوزان حاضر شده و خود را همچنان رئیس کمیته المپیک ایران اعلام کرده است به سرعت آقا فکری و شکوهری را فرستاد به سویس تا خطاب به مسئولین کمیته بین‌المللی المپیک اعلام کنند آن شخص، دیگر هیچ مسئولیتی در ورزش ایران ندارد.

14

فکری بعد از آنکه از دستگاه ورزش بیرون آمد هفته‌نامه‌اش با عنوان روز ورزش را در یک زیرزمین کوچک در خیابان لاله‌زار چهار راه کنت منتشر کرد. با تیراژی حدود ۵۰۰۰ نسخه و سه سال به انتشار آن ادامه داد تا آنکه در زمان مدیریت مصطفی داودی بر سازمان ورزش و طرح قانون ۲۷ ساله‌ها که همه را شگفت زده و آزرده‌خاطر کرده بود فکری، طراحان این طرح خلق الساعه و غیر حرفه‌ای را گروهی نادان خواند که نه از فوتبال چیزی می‌دانند و نه از فضای ورزش ایران. او ضرورت میدان دادن به نوجوانان و جوانان را برشمرد و نوشت در فضای ورزش ایران بازیکن ملی در ۲۵ سالگی به تکامل می‌رسد و با حذف شایسته‌های ۲۷ ساله، به ناگاه ثمره تلاش یک دهه سازمان ورزش و تلاش ده‌ها مربی که نتیجه آن حضور جمعی نخبه تحت عنوان تیم ملی است از کف خواهیم داد و این طرح همانند خودکشی در فوتبال ملی خواهد بود. جملاتی که به مذاق مدیران وقت خوش نیامد و زمینه توقیف نشریه را فراهم آوردند. سپس موضوع لغو تجدید انتشار کتاب فوتبال آقا فکری که به چاپ هفتم رسیده بود به بهانه واهی پیش آمد. او تنها مربی تیم ملی فوتبال ایران بود که از مربیگری در مناطق کوچکی چون سرخه‌حصار نیز واهمه نداشت و یک دهه به آموزش نوجوانان آنجا همت گماشت. سپس به نیمکت پیام مقاومت خراسان ملحق شد که رضا عنایتی جوان در آن بازی می‌کرد. هنگامی که با این تیم در جام نقش جهان اصفهان شرکت کرد و با پیروزی مقابل تیم پیروزی (پرسپولیس مدل ۷۵) اولین شگفتی جام را نقش زد، ابرار ورزشی تیترو «پیرمردی با بسیجیان شیردل» را برایش زد. او سپس در تیم‌هایی چون مرصاد شیراز، ابومسلم پیام مشهد، ادونیس خراسان و ماشین‌سازی تبریز مربیگری کرد. فکری در دی‌ماه ۱۳۸۱ در حالی که فقط هفت‌ماه تا پایان زندگی‌اش مانده بود کاندیدای ریاست فدراسیون فوتبال ایران شد و به خاطر مسائلی که در انتخابات پیش آمده بود سه روز بعد از انتخاب محمد دادکان برای ریاست

فدراسیون نوشت: «فاتحه مع الصلوات!» این فقط تهران جوان نبود که به خاطر تعلق به فکری منحل شد. عقاب پرافتخار نیز وقتی مربی‌اش آقا فکری بود از مسابقات کنار گذاشته شد. در سال ۱۳۵۳ وقتی خبر انحلال باشگاه اصیل عقاب منتشر شد کیهان ورزشی در مطلبی تند تیترو زد: «عقاب را می‌توان به این آسانی کشت؟» این مجله در مقدمه‌اش نوشت: «عقاب حدود ۱۲ سال همواره از تیم‌های بزرگ پایتخت بوده و فوتبالیست‌های بزرگی تحویل داده که همگی آنها در تیم ملی عضویت داشته و باعث افتخارات بی‌شماری جهت سربلندی کشور گردیده‌اند. آیا وقتی تیم‌هایی مثل شاهین، دارایی، تهران جوان و شعاع، بسته شدند فدراسیون فوتبال توانست طی این هفت هشت سال جای خالی آنها را پر کند که اکنون به جرم دیرارانه کردن سندن زمین تمرین، عقاب نیز از جام رانده شود؟» باشگاهی که از سال ۱۳۲۳ تشکیل یافته بود به این آسانی از صحنه روزگار حذف شد. عقاب اولین دوره لیگ تخت جمشید (۱۳۵۲) را با آرامش آغاز و تمام کرد. آقا فکری در پاسخ به منتقدانی که می‌گفتند عقاب، مدرسه پیرمردهاست و میانگین سنی تیمش بسیار بالاست، معتقد بود «اینها که الان در عقاب بازی می‌کنند برای من عزیزند. چه پیر چه جوان. اگر فروغی دارند یا کم فروغند اصلاً مهم نیست. شاید قانع‌ترین فوتبالیست‌های ما همین عقاب‌ها هستند که اگر پولی در بساط بوده گرفته‌اند و اگر نبوده هیچ نگفته‌اند. من در کمتر تیمی دیدم نفرت آن اینچنین به هم چسبیده باشند. ما با همین نفرت هم هیچ تیمی را راحت نخواهیم گذاشت.» البته هم راحت نگذاشتند. با پرسپولیس و تاج به قصد کشت بازی کردند (۱-۱) و سر سوزنی باج ندادند اما اوضاع عقاب در جام دوم تخت جمشید از زمین تا آسمان فرق کرد. آنها اگر چه بیش



از شروع بازی‌های لیگ دوم، استوا بخارست معروف را در یک بازی دوستانه ۲-۱ مغلوب کردند (۲۶ بهمن ۱۳۵۲) و حتی در ابتدای لیگ، با پرسپولیس صفر-صفر کردند (۱۶ اسفند ۵۲) اما اختلافات این تیم از همان فروردین ۵۳ عود کرد. چنان نافرمانی که وقتی به مصاف تیم تاج رسیدند دیگر رسماً از هم پاشیده بودند. ۲۹ فروردین ۵۳ روز بازی با تاج برای عقاب، پایان فاجعه بود. آن روز ۲۰ هزار تماشاگر امجدیه‌نشین دیدند که عقاب پیش از آنکه با گل‌های آبی عادلخانی و جباری، ناکاوت شود پیشاپیش در رختکن خود از پای درآمده بود. آقا فکری در عقاب هم که بود بازی‌های تیمش مقابل تاج تبدیل به میتینگ سیاسی می‌شد. همچنان که یک بار بعد از آنکه اکبر افتخاری از نقطه کرنر توپ را وارد دروازه حجازی کرد و داور نپذیرفت جنجال به پا شد. زمستان ۵۰ هنگامی که اکبر افتخاری توپ را از کرنر به صورت کات توی گل حجازی فرستاد معتقد بود که نیم متر هم توپ رفته است اما داور گل را قبول نکرد. در آن صحنه، توپ از کنار دست ناصر و وسط پاهای کارگر جم گذشت و این عزت جانملکی فداکار بود که آن توپ را از روی خط دروازه بیرون زد. داور که در شکم قدمی ایستاده بود خود صحنه را دید اما چشم به سوی خود چرخاند و به او اعتماد کرد که گل را نپذیرفته بود. اکبر که در این بازی از سوی تماشاگران با شعار اکبر رقص قشنگه مورد هجوم واقع شده بود به جرم فحاشی از سوی داور اخراج شد اما بعضی از تماشاگران گفتند که او در یک لحظه، شلوارش را به سوی تماشاگران هتاک پایین کشیده است. بعد از گل اکبر از روی کرنر، غلام هم شروع کرد به گریستن. اکبر گفت تو دیگر چرا گریه می‌کنی؟ غلام گفت این تنها کاری است که از دستم برمی‌آید. در دقیقه آخر بازی، داور روی خطای هند پورحیدری یک پنالتی برای عقاب گرفت و فریبز پست توپ ایستاد. او توپ را به اوت زد و اکبر گفت این هم پنالتی نبود بلکه داور می‌خواست یک حق‌کشی در حق عقاب را با پنالتی ناقص علیه تاج جبران کند. عقاب آن بازی را باخت و وقتی مسابقه تمام شد آقا فکری در کنار کاپیتانش عرب، امجدیه را از در غربی، سمت پایین رفتند اما با هجوم تماشاگران عقاب‌ی مواجه شدند که شعار می‌دادند در زمان انقلاب حق‌کشی نامردیه! (منظورشان انقلاب شاه و مردم بود البته!) فکری در جواب تماشاگرانی که می‌پرسیدند چرا در برابر حق‌کشی داور، زمین را ترک نکردید فقط خویشتنداری

